

الهجرة إلى الله هجرت به سوى خدا

و عندما ألح أهل مكة وقریش بالأذى على رسول ، اضطر إلى الهجرة، وهاجر أولاً إلى الطائف، إلى ثقیف الذین كان يأمل منهم الإيمان به ونصرته، ولكنهم خذلوه ولم یقبلوا دعوته، بل وآذوه فجلس يتحسر على قومه الذین يدعوهم إلى ما یحبیبهم، وهم یریدون هلاكه والقضاء علیه. ورفع رأسه إلى السماء وتفوه بتلك الكلمات المملوءة بالألم: (اللهم إليك أشكو ضعف قوتي، وقلة حيلتي، وهواني على الناس يا أرحم الراحمین، أنت رب المستضعفین وأنت ربی إلى من تكلمي؟ إلى بعيد يتجهمني، أم إلى عدو ملكته أمري؟ إن لم یكن بك عليّ غضب فلا أبالي، ولكن عافيتك أوسع لي. أعوذ بنور وجهك الذي أشرقت له الظلمات، وصلح علیه أمر الدنيا والآخرة، من أن تنزل بي غضبك أو يحل عليّ سخطك، لك العتبی حتى ترضی ولا حول ولا قوة إلا بك) [263].

هنگامی که قریش و اهل مکه بر آزار و اذیت رسول خدا (ص) پافشاری کردند، آن حضرت ناگزیر به هجرت شد. در ابتدا به سوی طائف، قبیله‌ی ثقیف که امید داشت گروهی از ایشان به او ایمان می‌آورند و یاریش می‌کنند، هجرت نمود، اما آنها نه تنها یاریش نکردند و دعوتش را نپذیرفتند بلکه حضرت را آزار و اذیت نیز نمودند. آن حضرت به گوشه‌ای نشست و به حال قومش افسوس می‌خورد؛ قومی که آنها را به آنچه زندگی می‌بخشیدشان دعوت می‌نمود، در حالی که آنها هلاکت و نابودی او را خواستار بودند. سر به آسمان برداشت و این جملات مملو از درد را بر زبان راند:

خداوندا! تنها به تو شکایت می‌کنم از اندک بودن نیروی خود و کوتاه بودن چاره اندیشی ام و ناتوانی ام در برابر مردم. ای پروردگار ضعیفان! مرا به که وامی‌گذاری، درحالی که تویی پروردگار من؟ به فردی دور که بر من در هم کشد؟ یا به

دشمن تا امر مرا مالک شود؟ اگر تو بر من خشمگین نباشی، هیچ هراسی ندارم، لیکن نعمت عافیت تو بر من وسیع تر است. خدایا! به روشنیِ رویت که تاریکی‌ها را زدوده و کار دنیا و آخرت را به سامان رسانیده است، پناه می‌برم، که مبادا غضبت را بر من فرود آوری یا خشمت را بر من رها سازی. عتاب و سرزنش من تنها از آن تو است تا تو خوشنود و راضی گردی، و هیچ تبدیل و تغییر و هیچ قوتی نیست مگر به وسیله‌ی تو. [264].

و شاء الله بعد هذه المدة أن يقیض لرسول الله جماعة من الأوس والخزرج، ليحملوه إلى يثرب، المدينة التي أسست لانتظاره، مدينة اليهود الذين يترقبون ظهوره وقيامه.

پس از این مدت خداوند گروهی از اوس و خزرج را برای رسول خدا (ص) مقدر فرمود، تا آن حضرت را به یثرب ببرند؛ به شهری که برای انتظار او بنا شده بود؛ شهر یهودیانی که چشم‌انتظار ظهور و قیامش بودند.

فهذه المدينة أسسها اليهود لينتظروا النبي الخاتم الذي بشر به أنبياءهم، ولينصروه حسب زعمهم، فهاجروا من بلاد الشام إلى الجزيرة العربية بحثاً عن المكان الموعود الموصوف لهم بين جبلي أحد وعير، وأخيراً وجدوه واستقروا فيه وأسسوا مدينة يثرب، ولما جاءهم الملك اليمني تبع بجيشه سألهم عن سبب هجرتهم، فأخبروه أنهم ينتظرون نبي يبعث ويستقر في هذا المكان، فأبقى من ذريته في يثرب لينصروا النبي عند بعثه، وهؤلاء هم الأوس والخزرج، فكان اليهود كل ما وقع خلاف بينهم وبين الأوس والخزرج هددوهم بالنبي الأمي الذي سيبعث، وحسب زعمهم إنهم ينتظرونه وسيكونون أتباعه وأنصاره وحواربه.

این شهر را یهودیان تأسیس کردند تا در آن، پیامبر خاتمی را که پیامبران‌شان به او بشارت داده بودند، به انتظار بنشینند و به گمان خویش وی را یاری نمایند.

آنها از سرزمین شام به جزیره العرب مهاجرت نموده بودند تا آن مکان موعودی را که برایشان توصیف شده و منطقه‌ای بود میان دو کوه احد و ایر، جست‌وجو کنند و در نهایت آن را یافتند، در آنجا مستقر شدند و شهر یثرب را بنیان نهادند. وقتی تُبَع، پادشاه یمن به همراه سپاهیان‌ش به آنجا آمد، علت مهاجرتشان را پرسید؛ آنها وی را مطلع ساختند که در انتظار پیامبری هستند که مبعوث می‌شود و در این مکان مستقر خواهد گردید. پادشاه، برخی از فرزندان خود را در یثرب ساکن نمود تا هنگام بعثت آن پیامبر (ص)، او را یاری رسانند؛ که اینان، همان اوس و خزرج هستند. هرگاه اختلافی میان یهودیان و اوس و خزرج پدید می‌آمد یهودیان ایشان را با پیامبر امّی که به زودی برانگیخته خواهد شد، تهدید می‌کردند. آنها به پندار خود انتظار آن حضرت را می‌کشیدند و خود را از پیروان و یاوران و حواریون وی می‌دانستند.

قال تعالى: (وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ) [265].

حق تعالی می‌فرماید: (و چون ایشان را از جانب خداوند کتابی آمد که آنچه نزدشان بود را تصدیق می‌کرد، و با آنکه پیش از آن خواستار پیروزی بر کافران بودند، به او ایمان نیاوردند، که لعنت خدا بر کافران باد) [266].

و هاجر المسلمون إلى المدينة بعد مرحلة عناء طويلة قضوها في مكة، وتبعهم النبي وهو يحمل صورة مؤلمة ومزرية لأهل مكة، قومه الذين كذبوه وآذوه ومن آمن معه وأخيراً أخرجوه خائفاً يترقب وتوجه تلقاء المدينة، وكان المفروض أن يكون اليهود أول المستقبليين له والمرحبين بقومه المبارك إلى مدينتهم التي أسسوها لاستقباله، وأن يكونوا أول من يؤمن به وينصره، ولكنهم خذلوه وكذبوه علماًؤهم وحاولوا استخفاف الناس وحملهم على الكفر به وبنبوته، فلم ينتفعوا بالعلم الذي كان

عندهم، بل جعلوه سبباً لتكبرهم وتعاليمهم على النبي، وضرب الله لهم بلعم بن باعورا مثلاً في القرآن [267]؛ ليرتدعوا ويثوبوا إلى رشدكم ويتوبوا إلى ربهم، ولكنهم ازدادوا عناداً وتكبراً كالجيفة عندما ينزل عليها المطر الطاهر تزداد نتناً و عفونة.

مسلمانان پس از مرحله‌ی رنج و سختی طولانی که در مکه بر آنها گذشت، به مدینه مهاجرت کردند و پیامبر (ص) نیز در پی ایشان رهسپار شد در حالی که تصویری دردناک و تأسّف‌بار از اهل مکه را با خود به همراه داشت؛ از قوم خودش؛ کسانی که او و ایمان آورندگان به او را تکذیب کردند و آزار و اذیت نمودند و در پایان، وی را نگران و ترسان اخراجش کردند و او به سوی مدینه گریخت. آنچه انتظار می‌رفت این بود که یهودیان، اولین استقبال‌کنندگان از وی و خیرمقدم‌گویندگان قدوم مبارکش به شهرشان که برای استقبال از او تأسیس کرده بودند، می‌بودند. همچنین آنها می‌بایست نخستین گروندگان و یاری‌کنندگان آن حضرت می‌بودند؛ اما آنها وی را یاری نکردند و عالمانشان او را تکذیب و سعی در منحرف کردن مردم نمودند و درصدد برآمدند تا مردم را به کفر به او و نبوتش وادارند. آنها نه تنها از علمی که نزدشان بود بهره‌ای نبردند، بلکه آن را وسیله‌ای برای تکبر و برتری جویی‌شان بر پیامبر (ص) قرار دادند. خداوند در قرآن بلعم بن باعورا را به عنوان مثلی برایشان بیان داشت [268] تا باز ایستند و از هدایت خویش بهره‌مند گردند و به سوی پروردگار خود بازگردند؛ اما آنها همچون لاشه‌ی بدبویی که چون باران پاک بر آن ببارد بوی تعفن و عفونتش بیش‌تر می‌گردد، دشمنی و تکبرشان فزونی یافت.

ولو أمعنا النظر في حال اليهود لوجدناهم قد فوجئوا بأمور:
اگر در وضعیت یهودیان دقت نظر به خرج دهیم درخواهیم یافت که آنها با
چند نکته غافلگیر شدند:

الأول: إنّ النبي ليس إسرائيلياً، فإذا كانوا قد اعترضوا على طالوت (ع) لعدم كونه من ذرية يوسف بيت الملك ولا من ذرية لاوى بيت النبوة [269]، مع أنّ طالوت من ذرية بنيامين شقيق يوسف، أي: إنّهُ إسرائيلى، فإنّ اعتراضهم على النبي أمر متوقع، قال تعالى: (وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ) [270].

اول: پیامبر (ص) از بنی اسرائیل نبود. وقتی یهودیان بر طالوت به این بهانه که نه از فرزندان یوسف - محل پادشاهی - بود و و نه از نسل لاوی - محل نبوت [271] - بود اعتراض کردند با وجود اینکه وی از فرزندان بنیامین برادر تنی یوسف بود، یعنی به هر حال از بنی اسرائیل بود، اعتراض شان بر پیامبر (ص) دور از انتظار نبود. حق تعالی می فرماید: (و اهل کتاب راه خلاف نرفتند مگر از آن پس که علم برایشان حاصل شد، و به دلیل حسدی که در بینشان بود) [272].

أما الأمر الثاني: فهو أنّ بعض العقائد والأحكام الشرعية التي أتى بها رسول الله تختلف عن عقائدهم وأحكامهم الشرعية المحرّفة التي كانوا يدعون إنها شريعة موسى (ع)، مع أنّ علماءهم قد حرّفوا الكثير منها حتى قبل بعث عيسى (ع).
دوم: برخی عقاید و احکام شرعی که رسول خدا (ص) آورده بود با عقاید و احکام شرعی تحریف شده ای که آنها مدعی بودند شریعت موسی (ع) است متفاوت بود؛ با اینکه عالمان ایشان بسیاری از عقاید و احکام را حتی پیش از بعثت عیسی (ع) تحریف کرده بودند.

والثالث: إنّ رسول الله سيسلب من علماء بني إسرائيل مكانتهم ورياستهم الدينية الباطلة، كما أنّ عدالته في توزيع الأموال ستسلبهم الخصوصية التي كانوا يتمتعون بها، فإن اتبعوه لن يتمكنوا من الاستئثار بأموال الصدقات. ورد في تفسير: (أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ) [273].

سوم: رسول خدا (ص) جایگاه اجتماعی و زعامت دینی دروغین و باطل را از علمای بنی اسرائیل می گرفت؛ همچنان که عدالت وی در توزیع اموال، آنها را از ویژگی خاصی که از آن بهره مند بودند محروم می ساخت. بنابراین اگر از وی پیروی می کردند دیگر نمی توانستند وجوهات و صدقات را مختص خود گردانند. در تفسیر آیهی (آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید، با اینکه شما کتاب را می خوانید؟! آیا هیچ به عقل در نمی آید؟!)

[274] آمده است:

عن الإمام العسكري (ع): (وكان هؤلاء قوم من رؤساء اليهود و علمائهم احتجوا أموال الصدقات والمبرّات، فأكلوها واقتطعوها ثم حضروا رسول الله وقد حشروا عليه عوامهم، يقولون: أنّ محمد تعدّى طوره و ادعى ما ليس له ...).

از امام حسن عسکری (ع) روایت شده است که فرمود: «مخاطب آیه، گروهی از رؤسا و علمای یهود بودند که وجوهات و صدقات را از مردم پنهان می نمودند و خود از آن استفاده می کردند، آنگاه در حالی که عامه ی یهودیان گرداگرد ایشان بودند نزد رسول خدا (ص) حاضر می شدند و می گفتند: محمد (ص) پای از گلیم خویش فراتر نهاده و چیزی را ادعا کرده که از آن بهره ای ندارد....»

ثم قال الإمام العسكري (ع): (قال رسول الله مخاطباً لليهود و علماءهم: يا معاشر اليهود هؤلاء رؤساؤكم كافرون ولأموالكم محتجبون ولحقوقكم باخسون ولكم في قسمة ما اقتطعوه ظالمون يخفضون ويرفعون، فقالت رؤساء اليهود: حدث عن موضع الحجة بنبوتك ووصاية أخيك هذا، ودع دعواك الأباطيل وإغرائك قومنا بنا، فقال رسول الله: لا، ولكن الله عز وجل قد آذن لنبيه أن يدع بالأموال التي خنتموها لهؤلاء الضعفاء ومن يليهم) [275].

سپس امام حسن عسکری (ع) ادامه می‌دهد: رسول خدا (ص) به یهود و عالمان آنها فرمود: ای جماعت یهود! این سردمداران شما کافرند، اموال شما را برای خود برمی‌دارند، حق شما را ادا نمی‌کنند و در آنچه بهره‌ی شما است در حالی که آنها آن را از آن خود ساخته‌اند، ظلم می‌کنند، از آن می‌کاهند و بر آن می‌افزایند. رؤسای یهود به حضرت گفتند: برای پیامبری خود و جانشینی برادرت دلیل بیاور و ادعاهای باطل و اینکه قوم ما را علیه ما تحریک کنی را رها کن. رسول خدا (ص) فرمود: هرگز ساکت نمی‌نشینم، بلکه خداوند عزوجل به پیامبر خویش اجازه داد تا خواستار بازگرداندن اموالی که شما در آن خیانت نموده‌اید، به ضعیفان و وابستگان ایشان باشد» [276].

وكانت النتيجة أن أخذ حب الأنا واتباع الهوى من علماء بني إسرائيل كل مأخذ، ومنعهم التكبر من اتباع النبي الأمي، ولم يؤمن بالنبي منهم إلا قليل. وهكذا فشل المنتظرون مرة أخرى في الانتظار، كما فشلوا في انتظار عيسى وموسى (عليهما السلام) من قبله.

نتیجه این شد که منیت و پیروی از هوای نفس سراسر وجود علمای بنی اسرائیل را فراگرفت و تکبر، ایشان را از پیروی از پیامبر امّی (ص) بازداشت و از ایشان، جز عده‌ای اندک به آن حضرت ایمان نیاورد. به این ترتیب، منتظران، بار دیگر در انتظار شکست خوردند؛ همانطور که پیش از این در انتظار عیسی و موسی (علیهم السلام) ناکام و شکست خورده بودند.

والحقیقة التي يجب أن يلتفت إليها هي: أنّ هؤلاء اليهود الذين فشلوا في انتظار النبي محمد هم ذراري أولئك الذين هاجروا في سبيل الله وأسسوا مدينة يثرب لانتظار النبي الخاتم، قال تعالى: (فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا) [277].

حقیقتی که باید به آن توجه نماییم این است که این یهودیانی که در انتظار حضرت محمد (ص) شکست خوردند، فرزندان همان کسانی هستند که در راه خدا مهاجرت نمودند و شهر یثرب را به انتظار پیامبر خاتم (ص) بنیان نهادند. حق تعالی می‌فرماید: (آنگاه پس از آنان، جانشینانی بر جای ماندند که نماز را تباہ ساختند و از هوس‌ها پیروی کردند، و به زودی به گمراهی درخواهند افتاد) [278].

أما النصارى، فقد كان لغلوهم بعيسى (ع) ولتحريفهم لسيرته وتعاليمه، أو ما يسمى بـ (الإنجيل أو العهد الجديد)، كما كان لفهمهم الخاطئ في بعض الأحيان لكلامه (ع)، والأنبياء يتكلمون أحياناً بالرموز والأمثال والحكم ليقتربوا بعض الحقائق للناس.

اما در مورد مسیحیان، عاملی که آنان را بازداشت، غلو کردن آنها در مورد حضرت عیسی (ع) و همچنین تحریفی که در سیرت و تعالیم آن حضرت یا آنچه «انجیل و عهد جدید» از آن نام برده می‌شود بود. فهم و درک اشتباه آنها از برخی فرمایشات عیسی (ع) نیز بی‌تأثیر نبود؛ پیامبران الهی (علیهم السلام) گاهی با استفاده از رمزها و مثل‌ها و از روی حکمت سخن می‌گویند تا برخی حقایق را برای مردمان قابل فهم سازند.

أقول: إن مجموع هذه الأمور تضافرت ليجد القوم في طياتها السبل للخروج عن جادة الصراط المستقيم، وتأليه عيسى (ع)، ثم عدم الإيمان بنبوته محمد ووصاية علي (ع) مع أن بعضهم آمنوا بالنبي كما مرّ أن أول وفد آمن بالنبي هو وفد من نصارى الحبشة، وفي التوراة والأنجيل الأربعة الموجودة اليوم والمقبولة لدى النصارى توجد بعض الإشارات إلى النبي محمد وعلي (ع)، وكثير من الإشارات إلى المهدي (ع) من ولده.

به نظر من همه‌ی این عوامل دست به دست هم دادند تا این قوم در اندرون خود راه‌هایی را برای خارج شدن از راه راست، خداوند خواندن عیسی (ع)، و

سپس ایمان نیاوردن به نبوت محمد (ص) و وصایت علی (ع) بیابند، با وجود اینکه برخی از آنها به آن حضرت ایمان آوردند؛ چنانکه پیش‌تر گذشت اولین گروهی که به پیامبر (ص) ایمان آوردند هیأتی از مسیحیان حبشه بودند. در تورات و انجیل‌های چهارگانه‌ای که امروز موجود و مورد قبول مسیحیان است، برخی اشارات به پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) و همچنین اشارات بسیاری در مورد مهدی (ع) از فرزندان ایشان وجود دارد.

أَمَّا فِي إِنْجِيلِ بَرْنَابَا فِهَذَاكَ تَصْرِيحٌ مِنْ عَيْسَى (ع) أَنَّهُ جَاءَ لِيُبَشِّرَ بِمُحَمَّدٍ وَرَجُلٍ آخَرَ رَمَزَ لَهُ بِالْمُخْتَارِ، أَوْ وَاحِدٍ مِنَ الْمُخْتَارِينَ وَالَّذِي سَيُظْهِرُ دِينَ مُحَمَّدٍ، كَمَا قَالَ (ع) أَنَّهُ جَاءَ لِيْمَهْدَ الطَّرِيقَ لِمُحَمَّدٍ، وَلِشَرِيعَتِهِ الَّتِي سَتَكُونُ فِي زَمَنِ نَزُولِ عَيْسَى (ع) شَرِيعَةً أَهْلِ الْأَرْضِ جَمِيعاً.

اما در انجیل برنابا، از جانب حضرت عیسی (ع) تصریح شده است که وی آمده تا به محمد (ص) بشارت دهد، و مردی دیگر که رمزگونه از وی با لفظ «برگزیده» یا «یکی از برگزیدگان» و «کسی که دین محمد (ص) را آشکار خواهد ساخت» یاد شده است. همان‌طور که خود آن حضرت (ع) می‌فرماید که او برای زمینه‌سازی راه محمد (ص) و شریعت او که در زمان فرود آمدن عیسی (ع) شریعت تمامی اهل زمین خواهد بود، آمده است.

قال تعالى: (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) [279]، (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيداً) [280]، (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ * هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) [281].

حق تعالی می‌فرماید: (او کسی است که فرستاده‌ی خود را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه‌ی دین‌ها پیروز گرداند، هر چند مشرکان را خوش

نیاید) [282] ، (او کسی است که فرستاده‌اش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن دین را بر همه‌ی ادیان پیروز گرداند و خداوند برای شهادت کافی است) [283] ، (می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند ولی خدا کامل کننده‌ی نورخویش است، اگر چه کافران را ناخوش آید * او کسی است که فرستاده‌ی خود را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه‌ی دین‌ها پیروز گرداند، هر چند مشرکان را خوش نیاید) [284].

وما بقاء عیسی (ع) إلى اليوم إلا لنصرة دين الله عندما ينزل في زمن ظهور الإمام المهدي (ع) ويصلي خلفه وتعد شريعته الإسلامية الحنيفية السمحاء كما روى الفريقان عن صاحب الشريعة .

باقی ماندن حضرت عیسی (ع) تا امروز تنها برای آن است که وقتی در زمان ظهور امام مهدی (ع) فرود می‌آید دین خدا را یاری کند و پشت آن حضرت نماز بگزارد و شریعت آن حضرت، اسلام حنیف سهل و آسان، خوانده شود؛ همان گونه که دو گروه (شیعه و سنی) از صاحب شریعت (ص) روایت نموده‌اند.

* * *

[- مناقب ابن شهر آشوب: ج 1 ص 61، وعنه: بحار الانوار: ج 19 ص 22، مجمع الزوائد للهيثمي: ج 6 ص 35.

[264] - مناقب ابن شهر آشوب: ج 1 ص 61 ؛ بحار الانوار: ج 19 ص 22 ؛ مجمع الزوائد هيثمي: ج 6 ص 35.

[265] - البقرة: 89.

[266] - بقره: 89.

[267] - بشير (ع) إلى قول الله تبارك وتعالى في عالم بني إسرائيل بلعم ابن باعورا الذي جاء ذكره في سورة الأعراف: (وَأَثَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) الأعراف: 175 - 176.

[268] - سید (ع) به سخن خداوند تبارک و تعالی در مورد عالم بنی اسرائیل بلعم بن باعورا که در سوره‌ی اعراف آمده است، اشاره می‌فرماید: «(خبر آن مرد را برایشان بخوان که آیات خویش را به او عطا کرده بودیم و او از آن علم عاری گشت و شیطان در پی‌اش افتاد و در زمره‌ی گمراهان درآمد * اگر خواسته بودیم به سبب آن علم که به او داده بودیم به آسمانش می‌بردیم، ولی او در زمین بماند و از پی هوای خویش رفت. مَثَل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آرد و اگر رهایش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آرد؛ مثل آنان که آیات را دروغ انگاشتند نیز چنین است. پس این داستان‌ها را حکایت کن، شاید به اندیشه درآیند)». اعراف: 175 و 176.

[269] - روی الشیخ الكلینی: عن أبي بصير، عن أبي جعفر (ع) في قول الله عز وجل: (إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ) قال: (لم يكن من سبط النبوة ولا من سبط المملكة،...) الكافي: ج 8 ص 316.

[270] - آل عمران: 19.

[271] - کلینی روایت کرده است: از ابو بصیر از ابا عبد الله (ع) درباره‌ی سخن خداوند عزوجل «(خداوند طالوت را به عنوان پادشاه شما برگماشت. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد؟! در حالی که ما سزاوارتر از او به پادشاهی هستیم)» روایت شده است که فرمود: «یعنی او نه از ذریه‌ی نبوت است و نه از نسل پادشاهی...». کافی: ج 8 ص 316.

[272] - آل عمران: 19.

[273] البقرة: 44.

[274] - بقره: 44.

[275] - تفسیر الإمام العسکری: ص 235، بحار الأنوار: ج 9 ص 309.

[276] - تفسیر امام عسکری: ص 235؛ بحار الانوار: ج 9 ص 309.

[277] - مریم: 59.

[278] - مریم: 59.

[279] - التوبة: 33.

[280] - الفتح: 28.

[281] - الصف: 8 - 9.

[282] - توبه: 33.

[283] - فتح: 28.

[284] - صف: 8 و 9.